

تطبیق اصطلاحاتی از ادبیات و زبان‌شناسی

مهدی رضائی*

رها زارعی‌فرد**

چکیده

مطالعه زبان از سده‌های نخستین هجری در بین پژوهشگران حوزه ادبیات و فلسفه در کانون توجه قرار گرفته و آثار چشمگیری در این حوزه به زبان فارسی و عربی تألیف شده است. از رهگذر این تحقیقات، علم مطالعه زبان در بین فارسی‌زبانان نهادینه و برای بیشتر شاخه‌های مطالعه زبان اقبال دستور، سبک‌شناسی، معانی، بیان و آواشناسی و... اصطلاحات لازم وضع شد. از طرف دیگر، زبان‌پژوهان در سده جاری، از علم مطالعه زبان به روش نوین استقبال کردند و ضمن این مطالعات، انبوه کتاب‌ها و مقالات از زبان‌های غربی ترجمه شد و بدون توجه به مطالعات بومی واژه‌های جدیدی ساخته شد. این پژوهش به دنبال آن است تا با بررسی اصطلاحات و زیرشاخه‌های نوین زبان‌شناسی و مطالعات بومی و اصطلاحات رایج آن، مقایسه و پیوندی بین دستاوردهای کهن و نو ایجاد کند.

کلیدواژه‌ها: زبان، ادبیات، زبان‌شناسی، دستور، بیان، معانی، بدیع.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان فارسی کازرون rezaei@kazerunsfu.ac.ir

** استادیار زبان‌شناسی دانشگاه چهارم raha.zareifard@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۲/۶/۲۶ تاریخ پذیرش: ۹۳/۸/۱۹

مجله مطالعات و تحقیقات ادبی، بهار و تابستان ۱۳۹۳، شماره ۱۸

۱. مقدمه

لزام پرهیز از واژه‌سازی‌های جدید در کنار واژه‌هایی با همان مفهوم و معنا بر کسی پوشیده نیست و حتی در برخی کتاب‌های زبان‌شناسی نیز با اینکه به پرهیز از ساخت واژگان هم‌عرض و هم‌معنا اشاره شده است، خود این اصل رعایت نشده و اقدام به واژه‌سازی کرده‌اند و نتیجه آن تنوع واژگان هم‌معنا شده است. در یکی از این کتاب‌ها آمده است که «کیپارسکی (۱۹۸۳) این ویژگی را اصل ممانعت از هم‌معنایی نامیده و معتقد است که معمولاً برای مفاهیم موجود واژه جدید ساخته نمی‌شود؛ زیرا زبان‌ها از داشتن چند واژه هم‌معنا اجتناب می‌کنند؛ احتمالاً وجود چند واژه هم‌معنا باری اضافی بر حافظه گویشوران تحمیل می‌کند و به همین دلیل آنها از چنین وضعیتی دوری می‌جویند» (شقایق، ۱۳۸۹: ۵۳). او در نادیده گرفتن این اصل از طرف بعضی زبان‌پژوهان می‌گوید: «در سال‌های اخیر با توجه به دستاوردهای غربیان در زمینه مطالعه ساختمان واژه و قواعد واژه‌سازی و توصیف انواع ساخت‌ها، بعضی از ایرانیان نیز در توصیف‌های خود تجدیدنظر کرده «وندانوفزایی» را «اشتقاق» نامیده و اصطلاح ترکیب را به واژه‌های غیربسیط فاقد وند اختصاص داده‌اند» (همان: ۸۴). همو در عین حال بر این عقیده است که این تنوع واژه‌سازی‌ها باعث کثرت اصطلاحات و در نتیجه سردرگمی شده است که «طی سالیان گذشته، محققان و مترجمان ایرانی مطالب علمی مختلف و متنوعی را ترجمه و اقتباس کرده و به ضرورت به معادل‌گزینی برای اصطلاحات پرداخته‌اند. با توجه به نبود مرکز و نهادی برای یکسان‌سازی و هماهنگ‌کردن اصطلاحات یادشده در آن سال‌ها، طبیعی است که امروزه در هریک از حوزه‌های علوم با واژه‌های متنوع و گوناگونی مواجه شویم که برای بیان و انتقال موضوعی واحد به کار می‌روند؛ برای مثال در حوزه زبان‌شناسی برای کلمه *morpheme* معادل‌های «تکواژه»، «واژک»، «واژه» و «جزء صرفی» را در متون استفاده کرده‌اند... هنگامی که دانشجو با محقق تازه‌کار درمقابل این مجموعه رنگارنگ واژه‌ها قرار می‌گیرد، سردرگم می‌شود و نمی‌داند کدام‌یک معادل بهتر یا کارآمدتری برای منظور او است» (همان).

با وجود صراحت برای اجتناب از واژه‌سازی جدید، طبیعی است که اقدام بعضی از زبان‌پژوهان برای ساخت واژگانی هم‌عرض با واژگانی که در فرهنگ، زبان و ادبیات ما سال‌ها سابقه دارد، غیرضروری است. بدریزاده و یوحناپی (۱۳۸۱) با مطالعه ده کتاب زبان‌شناسی، به این روند واژه‌سازی هم‌عرض در کتاب‌های زبان‌شناسی اشاره کرده و ضمن مطالعه آماری به بررسی معادل‌های فارسی که در برابر اصطلاحات انگلیسی ارائه شده پرداخته‌اند و همچنین به مشکلات ناشی از تعدد و کثرت معادل ساخته‌های کتاب‌های

زبان‌شناسی اشاره کرده و پیشنهادهایی در جهت یک‌دست‌سازی آنها ارائه کرده‌اند (بدری‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۱۷-۳. سجودی (۱۳۸۲) هم با بررسی کاربرد و مفهوم چهار اصطلاح علم بیان - یعنی مجاز، مجاز مرسل، استعاره و کنایه - در مطالعات زبان‌شناسی و دیدگاه صاحب‌نظران غربی درباره آنها، به اختلاف مفهوم و برداشت زبان‌شناسان و ادیبان از آنها اشاره کرده است (سجودی، ۱۳۸۲: ۵۴).

با مقایسه‌ای بین علوم ادبی و شاخه‌های زبان‌شناسی، به سه دسته اصطلاح برمی‌خوریم: دسته اول همان اصطلاحات رایج در علوم ادبی - زبانی اصیل ایرانی است که با مفهوم کهن خود، مقبول زبان‌شناسان قرار گرفته‌اند و استفاده می‌شوند؛ مانند فعل، اسم، حرف، ضمیر، تشبیه و... . دسته دوم بعضی دیگر از اصطلاحات علوم ادبی- زبانی هستند که در زبان‌شناسی کاربرد یافته‌اند، ولی با قدری دخل و تصرف در معنا و مفهوم، مانند مجاز، تضمن، کنایه و... . در این دسته از اصطلاحات، بسیاری موارد دیده می‌شود که بدون توجه به معنای لغوی و اصلی واژه، معنا و مفهوم جدیدی از آن اراده شده است؛ مانند مشتق، گروه، واژه و... . دسته سوم اصطلاحاتی است که ضمن ترجمه ساخته شده‌اند، درحالی که معادل بومی آنها در علوم ادبی موجود بوده است؛ مانند توسعه معنایی، تیرگی، الگوشدگی، کارگفت و... . در این مقاله به نمونه‌هایی از اصطلاحات دسته دوم و سوم پرداخته خواهد شد.

۲. بررسی تطبیقی اصطلاحات ساختواره

۱.۲ تکواژ

در متون جدید زبان‌شناسی واژه‌ای ساخته شده است به نام «تکواژ» و در تعریف آن گفته‌اند: «می‌توان آن را کوچک‌ترین واحد ساختاری زبان قلمداد کرد که یا دارای معنی است یا نقش دستوری را برآورده می‌سازد» (شفاقی، ۱۳۸۹: ۵۸). در ساختن این واژه یک اشکال پیش می‌آید که ممکن است تکواژ و واژه یکی شوند که خود زبان‌شناسان نیز معترف‌اند که «تکواژ ممکن است خود به‌تنهایی در ساخت به‌کار رود که در این صورت می‌توان آن را واژه نیز نامید» (همان: ۶۷). به‌دلیل پرهیز از درآمیختگی واژه و تکواژ، اصطلاحات دیگری چون تکواژ قاموسی و تکواژ دستوری و تکواژ آزاد (وحیدیان‌کامیار، ۱۳۸۶: ۸) ساخته شده است؛ مثلاً در تعریف واژه‌های جامد می‌گویند: «در صورتی که بتوان از تکواژی به‌تنهایی بدون اتصال به تکواژ دیگری در ساخت استفاده کرد آن را تکواژ آزاد می‌نامند؛ مانند جوان، زود، درخت. تکواژ آزاد به‌تنهایی و به‌منزله واژه در زبان کاربرد دارد»

(شقائق، ۱۳۸۹: ۶۵). در یکی از دستورهای زبان فارسی به‌سادگی با استفاده از یک واژه کهن این مشکل برطرف شده است که «لفظ عبارت است از یک یا چند هجا که به‌وسیله آکسان (تکیه) می‌توانند تأمین وحدت نمایند و بر دو نوع است: مستقل و غیرمستقل. لفظ مستقل آن است که دارای وحدت باشد، مانند دانش و لفظ غیرمستقل آن است که وحدت نداشته باشد مانند پساوند مند، ور» (خیام‌پور، ۱۳۸۴: ۱۷).

۲.۲. واژه

واژه کوچک‌ترین واحد معنادار زبان است که خود از آوایی بی‌معنی تشکیل شده است (خیام‌پور، ۱۳۸۴: ۱۸). در یکی از کتاب‌های زبان‌شناسی آمده است که «دو اصطلاح واژه و کلمه هم‌معنی هستند، اما از این پس واژه را فقط برای اشاره به واحد واژگانی ذهنی به‌کار می‌بریم و [...] برای اشاره به صورت عینی و ملموس این واژه و واژگانی، از واژه «کلمه» یا صورت «کلمه» استفاده می‌کنیم و چنانچه نقش دستوری واژه از قبیل صورت جمع اسم، ضمیر، ستاک حال فعل و غیره موردنظر باشد، برای اشاره همزمان به کلمه و نقش دستوری آن، اصطلاح «کلمه دستوری» را به‌کار می‌بریم» (شقائق، ۱۳۸۹: ۲). درحالی‌که واژه همان کلمه است، منتها واژه فارسی و کلمه معادل عربی آن است.

۲.۲.۲. مرکب

«مرکب به دو یا چند پایه‌واژه تجزیه‌پذیر است. در ساختواژه مرکب ممکن است میانوند، پسوند، پیشوند، حرف اضافه یا برخی تکواثرهای دستوری دیگر به‌کار رفته باشند» (مشکوئه‌الدینی، ۱۳۸۸: ۲۹). در همین زمینه باز گفته شده است که «فرایند ترکیب با کنار هم گذاشتن دو یا چند واژه بسط یا تکواثر واژگانی (آزاد یا وابسته) و تکواثرهای دستوری یا دو واژه غیر بسط، واژه جدید می‌سازد» (شقائق، ۱۳۸۹: ۹۱). در این دو تعریف اشارهای نشده است که اجزای تشکیل‌دهنده باید از ریشه فعل باشند یا خیر، اما با نگاهی به تعاریف اشتقاق این مطلب مشخص‌تر می‌شود.

۲.۲.۴. اشتقاق

«وندهای اشتقاقی برای ساختن واژه‌های زبان به‌کار می‌روند... باغ + بان: باغبان» (شقائق، ۱۳۸۹: ۵۴). همچنین، «اولین فرآیندی که آدر زمینه واژه‌سازی مطرح می‌شود فرآیند اشتقاق است که به ظاهر درباره آن هیچ اختلاف‌نظری وجود ندارد و آن را وندافزایی هم نامیده‌اند» (همان: ۸۵). شقائق بدون هیچ برهانی می‌گوید که «برخلاف نگرش سنتی، اصطلاح مشتق را برای اشاره به کلمه‌های دارای پایه فعلی به‌کار نمی‌بریم... کلمه‌های ساخته‌شده با فرآیند اشتقاق را مشتق نام می‌دهیم» (همان: ۹۱). در تعریفی دیگر نیز گفته

شده که واژه مشتق را می‌توان به یک پایه‌واژه و یک یا چند پیشوند یا پسوند تجزیه کرد. پایه‌واژه در واژه مشتق، اسم، صفت یا فعل است. پسوند یا پیشوند تکواژهای مشتق‌سازند و همیشه به همراه پایه‌واژه در ساخت واژه مرکب به‌کار می‌روند (مشکوئه‌الدینی، ۱۳۸۸: ۳۰).

بر هر فارسی‌زبانی واضح است که وقتی واژه از واژه دیگر گرفته شده باشد، متفاوت با آن است که دو بخش مجزا با هم ترکیب شده باشند؛ چنان‌که در فرهنگ فارسی ذیل مشتق گفته شده است «چیزی که از چیزی دیگر جدا شده/ کلمه‌ای که از کلمه دیگر گرفته شده» (معین، ۱۳۷۷: ۴۲۳۶). در مثال پیش‌گفته باغبان از باغ یا بان گرفته نشده است؛ بلکه از باغ و بان ترکیب شده است. در دستورهای سنتی اشاره شده است که «اسم‌هایی را که با بن ماضی یا مضارع فعل ساخته می‌شوند مشتق می‌نامند؛ مانند پیش، پویه، دلاری، رفتار... در مقابل، اسم‌هایی که در ساختمان آن بن فعل وجود ندارد جامد نامیده می‌شوند؛ مانند پرستو، اسب، دختر، پسر، قلم» (انوری، ۱۳۷۴: ۷۸).

۲.۵. وندها

وندها در زبان فارسی خود به سه دسته پسوند، میانوند و پیشوند تقسیم می‌شوند (انوری و همکاران، ۱۳۷۴: ۲۷۲)؛ ولی دیده می‌شود که اصطلاح دیگری نیز ساخته شده است که با اصطلاحات رایج در دستورهای قدیمی‌تر زبان فارسی هماهنگ نیست.

بیناوند: در تعریف بیناوند گفته‌اند که «این قبیل وندها که همیشه میان دو کلمه ظاهر می‌شوند بیناوند نام دارند... مانند تکلیو، دمام...» (شفاقی، ۱۳۸۹: ۶۸). این در حالی است که به این قبیل وندها در همه کتاب‌های دستور فارسی میانوند گفته شده است. اما دلیل وضع اصطلاح بیناوند که از نظر معنای لغوی تفاوتی با میانوند ندارد، آن است که عده‌ای را اعتقاد بر آن است که «میانوند به درون ساختمان ریشه رسوخ می‌کند یعنی ساختمان ریشه‌ای را که از قبل در زبان وجود داشته است می‌شکند و درون آن وارد می‌شود. در زبان فارسی میانوند یافت نمی‌شود» (همان). در این نقل قول ادعا شده است که میانوند در زبان فارسی وجود ندارد، ولی براساس تعریف باز الف دعا در افعال مریزاد، باد (باشند)، کمد و... از دید این بحث بر کنار مانده است.

۲.۶. فعل

در حوزه فعل به چندین اصطلاح جدید برخورد می‌کنیم، در حالی‌که می‌توان به‌سادگی اصطلاحات رایج در سنت‌های دستورنویسی فارسی را جایگزین آنها کرد.

فعل رابط: «خدا دانا است/ طبیعت شگفت‌انگیز است/ برخی دانشجویان معلمان خوبی

می‌شوند و... . از لحاظ معنی فعل‌های یادشده مبین پیوند میان نهاد و یک گروه اسمی یا صفتی همراه فعل‌های یادشده است که مسند نامیده می‌شود. به هر کدام از فعل‌های بودن، شنن و گردیدن فعل رابط گفته می‌شود» (مشکوئالدینی، ۱۳۸۸: ۳-۹۲). در بیشتر دستوره‌های زبان فارسی به این قسم از افعال «فعل ربطی» گفته می‌شود نه «فعل رابط».

فعل واژگانی: «فعل واژگانی فعل اصلی است که به‌تنهایی می‌تواند در جایگاه گروه

فعلی ظاهر شود؛ مانند رفت، می‌رود، رفته است، رفته بود و...» (مشکوئالدینی، ۱۳۷۴: ۱۳۹). منظور از فعل واژگانی همان «فعل ساده» است که واژه اصلی فعل (عاری از اجزای صرفی و پیشین) قابل تجزیه نباشد و در دستوره‌های زبان فارسی می‌توان تعریف آن را یافت (خطیب‌رهبر، ۱۳۸۱: ۳۲۸؛ فرشیدورد، ۱۳۸۴: ۹۴؛ خیام‌پور، ۱۳۸۴: ۶۹).

فعل مرکب حرف اضافه‌ای: «لاسته دیگری از فعل‌های مرکب با ساخت گروه حرف اضافه‌ای + عنصر فعلی به‌کار می‌روند؛ مانند به‌کار انداختن، به هوش آمدن، به نظر رسیدن و...» (مشکوئالدینی، ۱۳۸۸: ۲-۹۱). اصطلاح «عبارت فعلی» را متقدمان برای اطلاق بر همین نوع فعل یادشده به‌کار می‌برده‌اند. در تعریف عبارت فعلی گفته شده که «عبارت فعلی به دست‌های از کلمات اطلاق می‌شود که از مجموع آنها معنی فعل واحدی حاصل می‌شود و غالباً معادل با مفهوم یک فعل ساده یا یک فعل مرکب است. عبارت‌های فعلی بیش‌از دو کلمه هستند که معمولاً یکی از کلمات حرف اضافه است و مجموع عبارت نیز معمولاً معنی مجازی دارد» (انوری و همکاران، ۱۳۷۴: ۲۶).

فعل حال ساده: «فعل حال ساده می‌خوانیم، می‌افتم و...» (مشکوئالدینی، ۱۳۷۴: ۵-۱۴۴). منظور از حال ساده که گرتنبرداری از *simple present* است، «مضارع اخباری» است. در تعریف مضارع اخباری آمده که «مضارع فعلی است که معمولاً بر زمان حال یا آینده دلالت می‌کند. مضارع در زبان فارسی سه گونه است: مضارع اخباری، مضارع التزامی، مضارع ملموس» (انوری و همکاران، ۱۳۷۴: ۵۷).

فعل حال استمراری: «دارم می‌خوانم، داری می‌بینی» (مشکوئالدینی، ۱۳۷۴: ۵-۱۴۴).

این اصطلاح ترجمه *perfect present* است که در دستورهای سنتی زبان فارسی بدین گونه افعال مضارع ملموس گفته شده است (انوری و همکاران، ۱۳۷۴: ۶۱).

۲.۷. اسم

شناخته: «به واژه‌های اطلاق می‌شود که گوینده مطمئن است مصداق آن واژه، برای مخاطب شناخته شده است... بچه دارد گریه می‌کند / کتاب را بده برابم بیاورند / متهم را بیاورید. در نمونه‌ها به ترتیب واژه‌های بچه، کتاب و متهم شناخته تلقی می‌شوند» (صفوی، ۱۳۸۴: ۹-۲۸) در دستورهای زبان فارسی «معرفه» برای همین مفهوم به‌کار رفته است و «عمولی است که در نزد گوینده و شنونده یا خواننده معلوم و معین باشد» (خطیب‌رهبر، ۱۳۸۱: ۲۳).

لفظ عام: «به لفظی گویند که مفهومی که مصداقی از یک نوع دلالت می‌کند؛ برای نمونه واژه‌ای نظیر سنگ که به میلیاردها مصداقی دلالت دارد که انسان برحسب دانش دایره‌المعارفی‌اش در یک طبقه قرار داده است» (صفوی، ۱۳۸۱: ۸۸). به قطع تنها اسم می‌تواند معرفه و نکره واقع شود نه انواع دیگر واژگان؛ به همین دلیل به‌کاربردن «لفظ عام» نوعی گریز از هنجار دستورنویسی به‌شمار می‌رود و بهتر بود که اصطلاح «اسم عام» به‌کار برده می‌شد.

۲.۸. ضمیر

ضمیر انعکاسی: ضمیر انعکاسی اصطلاحی است که برای نامیدن ضمیر مشترک به‌کار رفته است و گفته می‌شود «خود + ضمیر متصل: خود ... + ام، ات، مان، تان و شان. خود + ضمیر منفصل: خود + من، تو، او، آن، ما، شما، آنها» (رحیمیان، ۱۳۸۱: ۳۷). عده‌ای دیگر بدین واژگان مرجعواره می‌گویند (میرعمادی، ۱۳۷۶: ۲۱۵). درحالی‌که ضمیر خود و خویش و خویشتن ضمیر مشترک هستند، چه تنها باشند چه به ضمائر دیگر بیوندند (فرشیدورد، ۱۳۸۸: ۱۵۹).

ضمیر نامعین: اصطلاحی است که برای واژگانی چون هرکه، هرچه، هیچ‌کس، کسی، چیزی و غیره به‌کار می‌رود (رحیمیان، ۱۳۸۱: ۳۷)، درحالی‌که این واژگان همان ضمائر مبهم در دستورهای سنتی هستند (خطیب‌رهبر، ۱۳۸۱: ۱۵۲).

دوسویه: «لاوسویه برای جانشین‌هایی چون همدیگر، یکدیگر به‌کار رفته است» (میرعمادی، ۱۳۷۶: ۲۱۵). این دسته از واژگان نیز نوعی از ضمائر مبهم هستند (انوری و همکاران، ۱۳۷۴: ۲۱۰).

۹.۲. قید

قید از انواع واژگان فارسی است که خود به اقسامی چون قید پرسشی، تعجب، زمان، مکان و غیره تقسیم می‌شود (انوری و همکاران، ۱۳۷۴: ۲۳۷-۲۱۸). در کتاب‌های زبان‌شناسی از اصطلاحاتی متفاوت برای این نوع واژه استفاده شده است، از جمله برای قید، واژه «ادات» به کار رفته است و برای قید پرسش از «پرسش‌واره» استفاده شده است.

ادات: «شماری از سازه‌ها هستند که نشان می‌دهند یک رخداد کی، کجا، چگونه یا چرا روی داده است. نقشی که این سازه‌ها ایفا می‌کنند به ادات معروف است. به جمله‌های زیر و سازه‌های «پنج‌سال پیش»، «در شیراز»، «ناگهان» و «زیرا به دلخواه او کار نمی‌کنیم» توجه کنید. این سازه‌ها به ترتیب به زمان نوشتن کتاب، مکان درس‌دادن، شیوه توقف و دلیل کنایزآمدن پیام با ما، دلالت دارند. این کتاب را پنج‌سال پیش نوشتیم/ ما در شیراز درس می‌دهیم/ بچه‌ها ناگهان متوقف شدند/ پیام با ما کنار نمی‌آید؛ زیرا به دلخواه او کار نمی‌کنیم» (رحیمیان، ۱۳۸۱: ۲۹).

پرسش‌واره: «در جمله‌های پرسشی (حالت بی‌نشان) پرسش‌واره به فعل نزدیک‌تر می‌شود... آنها با کی دارند قدم می‌زنند؟» (میرعمادی، ۱۳۷۶: ۱۵۸). «زبان فارسی یکی از زبان‌هایی است که نسبت به دیگر زبان‌ها در جمله‌های پرسشی، انعطاف بیشتری نشان می‌دهد، اما یک موضوع را نباید نادیده گرفت که حرکت پرسش‌واره به طرف ابتدای جمله است» (همان: ۱۵۹). هرچند در دو مثال فوق تعریفی نیامده است، از مثال مشخص است که منظور از پرسش‌واره همان قیدهای پرسشی است.

۳. بررسی تطبیقی اصطلاحات نحو

نحو به مطالعه زبان در سطح فراتر از واژه می‌پردازد؛ یعنی هنگامی که هدف از کاربرد زبان انتقال معنای یک واژه نیست، بلکه به وسیله زبان مفهومی بیشتر از معنای یک واژه منتقل می‌شود.

۱.۳. همان‌گویی

«یکی از روابط معنایی در سطح جمله است که کاربرد حشو در درون جمله برحسب تکرار، کاربرد واژه هم‌معنی با کاربرد شرایط لازم و کافی به حساب می‌آید» (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۲۳). همان‌گویی همان نقش تأکید است؛ زیرا هنگامی که واژه‌ای برای تأکید واژه قبل عیناً یا با قدری تغییر ذکر شده، بدان نقش تأکیدی می‌گویند. در مثال «حالم امروز خوب خوب است»، خوب دوم تأکید است» (انوری، ۱۳۷۴: ۱۳).

۲.۳. فاعل

سه نقش «عامل»، «عامل بالقوه» و «کنش‌زا» دارای همان مفهومی هستند که «فاعل» دارد. فاعل نهادی است که انجام‌دهنده عمل فعل است؛ «یعنی انجام‌دادن کاری را به او نسبت می‌دهیم: ایرج رفت، ایرج می‌گوید. در این دو جمله ایرج مستدالیه و فاعل است» (خطیب‌رهبر، ۱۳۸۱: ۴۵).

عامل: «به عنصری در جمله اشاره دارد که دارای تصور باشد و آگاهانه و به صورت ارادی دست به عملی بزند» (میرعمادی، ۱۳۷۶: ۸۰).

عامل بالقوه: «به عنصر زبانی‌ای که با توانایی بالقوه‌ای که در آن نهفته است موجب نوعی حرکت و تغییر گردد، هرچند قصد و اراده‌ای نباشد» (همان: ۸۱).

کنش‌زا: «به عنصر زبانی گفته می‌شود که وقوع یک عمل انتزاعی یا غیرانتزاعی از آن آغاز شود» (همان).

۳.۳. مضمم مفعول

«در بعضی جمله‌ها مرجع گروه‌های اسمی/وصفی موجود در گزاره، مفعول مستقیم است؛ از این‌رو نقش این گروه‌ها را مضمم مفعول می‌نامیم. بچه را یسنا نام نهادند/ ما همه حسن را باهوش می‌پنداشتیم که یسنا و باهوش "مضمم مفعول" است» (رحیمیان، ۱۳۸۱: ۳۸). این نقش را تمیز گفته‌اند و در توضیح آن آمده که «مفهوم برخی از فعل‌ها با وجود مفعول یا مضمم یا هر دو تمام نمی‌شود و به وابسته دیگری نیاز پیدا می‌کند تا مفهوم خود را تمام کند؛ مثلاً من او را شایسته می‌دانم، بدون واژه شایسته مفهوم فعل می‌دانم ابهام دارد. این واژه‌ها را تمیز می‌نامند» (انوری، ۱۳۷۴: ۱۲).

۴.۳. گروه

واژه «گروه» در زبان فارسی اسم جمع است و دارای بیش از یک مصداق؛ چنان‌که در فرهنگ فارسی معین، ذیل گروه نوشته شده است: «دست‌های از مردم، جماعت» (معین، ۱۳۷۷: ۳۲۸۰). حال با این روشنی در معنی لغوی گروه، این واژه بدون توجه به معنی و هنجار زبان فارسی، بر یک واحد نیز اطلاق شده است:

«در ساختی چون «علی نامه را نوشت» گروه اسمی «علی» به دو دلیل نشان‌دهنده نهاد است: الف: این گروه اسمی به فردی اشاره دارد که عمل را انجام داده است.

ب: بند درباره علی است» (رحیمیان، ۱۳۸۱: ۸۲).

«گروه وصفی در نقش نهاد: شجاع تنها لفظی است که می‌توان به این سرباز داد» (همان: ۸۳).

«علی (گروه اسمی پیشینه) کیک را خوردن (گروه صرفی درونه)» (میرعمادی، ۱۳۷۶: ۱۴۴).

۵.۳. جمله

در باره ساختار جمله و اقسام آن نیز در دستورهای فارسی اصطلاحاتی موجود است که نیاز به اصطلاحات نوساخته را کمتر می‌کند.

جمله درونه‌های: «به جمله‌هایی که در درون سازه‌های نحوی جمله دیگر به کار می‌روند، جمله درونه‌ای و از لحاظ ارتباط دستوری آنها با جمله دربرگیرنده یا اصلی، جمله وابسته گفته می‌شود» (مشکوئالدینی، ۱۳۷۴: ۹۵). به این نوع جمله با عنوان «جمله درونه» هم اشاره شده است: [در جمله] «به نظر می‌رسد که صدام دیوانه است» دیوانه‌بودن صدام جمله درونه است» (میرعمادی، ۱۳۷۶: ۱۵۶ و ۱۴۶).

بند موصولی: «بند موصولی به دنبال وابسته‌های پسین و در جایگاه پایانی گروه اسمی به کار می‌رود. در جلو بند موصولی الزاماً حرف ربط "که" ظاهر می‌شود... کتانی که اکنون می‌خوانم...» (مشکوئالدینی، ۱۳۸۸: ۱۶۵).

همه نمونه‌هایی که برای جمله درونه‌ای و بند موصولی ذکر شده است جمله پیرو هستند که اصطلاحی رایج است و در تعریف آن گفته شده که «جمله پیرو آن جزء از جمله مرکب است که همراه جمله پایه می‌آید و وابسته به جمله پایه است» (انوری، ۱۳۷۴: ۳۱).

۴. بررسی تطبیقی اصطلاحات معنی‌شناسی و علم معانی

علوم بلاغی به چند شاخه از جمله معانی، بیان و بدیع تقسیم می‌شود که علم معانی همان کارکردی را دارد که معنی‌شناسی دارد و مباحث این دو بسیار مشترک است.

۱.۴. اشتراک لفظی

مفهوم «هم‌نام» و «دلالات چندگانه» را می‌توان در «اشتراک لفظی» یافت؛ زیرا اشتراک لفظی زمانی به کار برده می‌شود که چند مفهوم و مصداق متفاوت را با یک واژه نام‌گذاری کنند یا یک واژه برای نامیدن مصداق‌های متفاوت و مجزا به کار رود؛ مانند واژه شیر در فارسی که هم به مایع لبنی که مستقیماً از گاو یا گوسفند و دیگر پستانداران به دست می‌آید، و هم به حیوانی زنده، مشهور به سلطان جنگل، اطلاق می‌شود، و هم نام ابزاری برای بازوبسته کردن جریان آب و گاز و دیگر مایعات و گازهاست.

هم‌نام: «واژه‌هایی را که صورت نوشتاری و آوایی یکسانی دارند، اما دارای معانی متفاوت‌اند

واژه‌های هم‌نام می‌نامند» (شفاقی، ۱۳۸۹: ۲۹). به رابطه میان واژه‌های متفاوتی گفته می‌شود که دارای یک صورت گفتاری و یک صورت نوشتاری‌اند» (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۲۶).

دلالت چند گانه: «در معنی‌شناسی نظری به دلالت یک واحد زبان، واژه، گروه یا جمله

به چند مفهوم مختلف گفته می‌شود: رفتم چندتا بیچ و مهره بخرم/ سر آن بیچ نگهدار پیاده شوم» (صفوی، ۱۳۸۴: ۵۶).

۲.۴. هم‌معنا

«گاهی چند صورت یک معنا دارند مانند شاد و خوشحال و هر دو برای اشاره به نشاط روحی انسان به‌کار می‌روند و واژه‌های هم‌معنا نامیده می‌شوند» (شفاقی، ۱۳۸۹: ۳۰). همچنین گفته شده که هم‌معنایی «در رابطه میان واحدهایی است که اگر جانبین یکدیگر شوند، شمّ زبانی سخنگوی زبان تغییرى در معنی زنجیره کلام درنیابد: اتومبیلش را دزدیدند/ ماشینش را دزدیدند» (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۲۳). هم‌معنا همان «مترادف» است که دو واژه «از لحاظ لفظ جدا ولی از حیث معنی یکی هستند» (انوری، ۱۳۷۴: ۱۰۹). مانند نور و روشنایی، ظلمت و تاریکی، عدل و داد و... (همان).

۳.۴. کنش‌های گفتاری گویند محذور

«این کنش‌ها در شمار آن دسته از کنش‌های گفتاری محسوب می‌شوند که مبتنی بر گوینده‌اند و در وهله نخست کسی را مخاطب قرار نمی‌دهند:

۱. سرزنش: گوینده عواطف و احساسات توأم را با اکراه خود را کاهش می‌دهد.
۲. تعجب: گوینده قادر نیست توجه ناگهانی خود را با روال معمول مفهوم بافت وفق دهد.
۳. یأس: موافقت توأم با اکراه مطرح است که گوینده قادر نیست آن را تغییر دهد» (البرزی، ۱۳۸۶: ۱۳۳).

به این نام‌گذاری‌های جدید در علم معانی جمله عاطفی می‌گویند «که با آن یکی از

عواطف خود از قبیل، تعجب، تمنی، خشم و جز آن را بیان می‌داریم» (انوری، ۱۳۷۴: ۳۰۷).

۴.۴. نظریه کارگفت

«تقریباً چهل سال پیش در فلسفه متوجه شدند که افعال مخصوصی با صورتهایی خاص وجود دارند که برای گفته‌هایی به‌کار می‌روند که به‌جای اینکه فقط اطلاعاتی را درباره جهان گزارش دهند، کاری را انجام می‌دهند». همین مفهوم با اصطلاح «کنش گفتاری

تقریری» نیز بیان می‌شود که «به آن دسته از کمدش‌های گفتاری گفته می‌شود که بیان آن به تغییر اوضاع دنیای خارج بینجامد» (هافمن، ۱۹۹۳: ۲۸۱).

در علم معانی این نوع جملات را باعنوان جملات انشایی بیان می‌کرده‌اند؛ چون «انشا بیانی است که قابل صدق و کذب نباشند؛ زیرا در انشا از مسائل بیرونی خبر نمی‌دهیم، بلکه احساسات و عواطف درونی را بیان می‌کنیم» (شمیسا، ۱۳۷۵: ۱۲۵). همچنین انشا به معنی خلق کردن و پدیدآوردن است و جملاتی را که به‌وسیله آن عملی خلق می‌شود و پدید می‌آید انشا می‌گویند. نکته درخور توجه آن است که نظریه کارگفت بنابر اظهار مذکور چهل سال قبل ارائه شده است؛ درحالی‌که در کتاب *مختصرالمعانی* که درباب فنون بلاغت است و سعدالدین تفتازانی در سال ۷۵۶ هجری قمری، نزدیک به هفت سده قبل تألیف کرده است، عین مطالب پیش‌گفته درباره آنچه «کارگفت» نامیده شده، با عنوان «انشا» بیان شده است: «فانشاء و تحقیق ذلک ان الکلام اما ان یکون له نسبه بحيث تحصل من اللفظ و یکون اللفظ موحدا لهما» (تفتازانی، ۱۴۱۱: ۲۳). «علم ان الانشاء قد يطلق علی نفس الکلام الذی لیس لنسبته خارج تطابقه أو لا تطابقه و قد یقال علی ما هو فعل الممتکلم اعنی الفاء مثل هذا الکلام» (همان: ۱۲۸). همچنین در *جوهراللیلاذه* که نزدیک به هفتادسال قبل تألیف شده (۱۳۶۲ قمری) درباره انشا آمده است که «الانشاء لغة الایجاد و اصطلاحاً ما لا یحتمل الصدق و الکذب لذاته نحو اغفر و ارحم فلا ینسب الی قائله صدق و کذب و ان شئت فقل فی تعریف الانشاء ما یحصل مضمونه و لا یتحقق الا اذا تاملت به مطلب الفعل فی "افعل" و طلب الکف فی "لا تفعل" ... کل ذلک ما حصل الا بنفس الصیغ المتلفظ بها و یقسمه الانشاء الی نوعین: انشاء طلبی و انشاء غیرطلبی» (هاشمی، ۱۳۷۹: ۴۹). بنابراین انشاء یعنی ایجاد و معادل است با مفهوم کار در «کارگفت»

۵.۴. کانون توجه

«برحسب نوع انتخاب واژه‌ها در آرایش جمله مشخص می‌شود که گوینده بر چه واحدی از صحنه تأکید دارد.

۱. روسیه به کره شمالی سلاح فروخت.

۲. کره شمالی از روسیه سلاح خرید.

در نمونه ۱ کانون توجه گوینده روسیه بوده است، درحالی‌که در نمونه ۲ کره شمالی در کانون توجه بوده است» (صفوی، ۱۳۸۴: ۸۳). همین مفهوم را در علم معانی می‌توان ذیل «تقدیم و تأخیر مستدالیه» یافت. «در نثر عادی معمولاً نخست مستدالیه و سپس مستند را می‌آورند اما... مقدم‌داشتن مستند برای تأکید و جلب‌توجه و اهمیت‌دادن بدان است»

(شمیسا، ۱۳۷۵: ۲-۹۱). حتی در متون متقدم‌تر بلاغی نیز بحث تقدیم و تأخیر مستدالیه که به‌دلیل انجام می‌گیرد مطرح است و از دلایل این جابه‌جایی به مواردی اشاره شده است، از جمله تعجیل در بیان شادی، تعجیل در ذکر بدی، لذت، تیرک، اختصاص و... (هاشمی، ۱۳۷۹: ۳-۹۰).

۴.۴. بند خنثی

«در زبان فارسی بندی به نام بند خبری نداریم، اما به‌جای آن بند خنثی وجود دارد که بسته به نوع آهنگ کلام می‌تواند الفاکننده مقوله‌های معنایی - منظوری سؤال یا اطلاع باشد؛ مانند «مهدی از مدرسه بازگشت» که می‌توان به شکل خبری یا پرسشی خواند» (رحیمیان، ۱۳۸۱: ۷۲). عین همین مفهوم را می‌توان ذیل عنوان «معنای ثانوی جملات خبری» در علم معانی یافت که گفته می‌شود «از جملات خبری برای اغراض دیگری هم استفاده می‌شود که در علم معانی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ یعنی گاهی مقاصد دیگری وظیفه اصلی یعنی اختیار را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد» (شمیسا، ۱۳۷۵: ۶۶).

۷.۴. تفسیر

«نوعی معنی اضافی به‌شمار می‌رود که فراتر از معنی خود کلمات است» (بول، ۱۳۸۹: ۵۳). این مفهوم در علم معانی تحت عنوان «لازم حکم» بیان می‌شود: «اگر مقصود معنای اولیه جمله باشد، بیان حکم و اگر مراد معنای ثانوی باشد، لازم حکم است» (شمیسا، ۱۳۷۵: ۴۰).

کنش گفتاری غیرمستقیم: «هرگاه ارتباط بین ساختار و کارکرد غیرمستقیم باشد، آن

را کنش گفتاری غیرمستقیم می‌نامند» (بول، ۱۳۸۹: ۷۷). همین مفهوم را نیز می‌توان زیرمجموعه لازم حکم برشمرد.

۸.۴. کنش گفتاری بیان احساس

«نوعی کنش گفتاری است که احساس گوینده را از جهان خارج نشان می‌دهد. این بیان شامل حالات روانی و نیز نمود احساساتی ازقبیل شادی، درد، علاقه، تنفر، لذت و غم است» (همان، ۷۴). این مطلب را نیز می‌توان ذیل عنوان انشاء در کتاب‌های معانی یافت که گفته می‌شود «در انشاء از مسائل بیرونی خبر نمی‌دهیم؛ بلکه احساسات و عواطف درونی را بیان می‌کنیم» (شمیسا، ۱۳۷۵: ۱۳۵).

۹.۴. کنش گفتاری اطلاع‌دهنده

«این کنش‌ها واقعیتی را با این هدف توصیف می‌کنند تا مخاطب را از آن باخبر سازند» (البرزی، ۱۳۸۴: ۱۲۳). دقیقاً مفهوم و کارکرد اصلی، جملات خبری است که ذیل بحث «خبر» در علم معانی گنجانده شده است (هاشمی، ۱۳۷۹: ۳۸).

۱۰.۴. تحلیل مبتدا و خبر متون

«می‌توان کل یک متن را به ساختارهای مبتدا و خبر تجزیه کرد. ساختار مبتدای واقعی متن عبارت است از مبتداها، روابط متقابل و سلسله‌مراتب آنها، روابط اجزا و نیز کل متن و موقعیت» (البرزی، ۱۳۸۶: ۲۲۳). این عنوان می‌تواند کاملاً منطبق با مبحث «حوال مسندالیه» و «حوال مسند» در علم معانی باشد (شمیسا، ۱۳۷۵: ۹۵-۷۴).

۵. بررسی تطبیقی اصطلاحات بیان

بیان از فنون بلاغت فارسی است که در کانون توجه زبان‌شناسی نیز قرار گرفته است. در بسیاری موارد شاهد استفاده متفاوت از اصطلاحات این علم در زبان‌شناسی هستیم. بیان فارسی شامل چهار مبحث اصلی تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه است.

۱.۵. کنایه

«کنایه جمله یا ترکیبی است که مراد گوینده معنای ظاهری آن نباشد، اما قرینه صارفه‌ای هم که ما را از معنای ظاهری متوجه معنای باطنی کند وجود نداشته باشد» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۲۶۵). اصطلاحاتی در زبان‌شناسی ساخته شده که معادل آن را می‌توان در متون بلاغی فارسی یافت؛ از جمله: جمله اصطلاحی، تیرگی و الگوشدگی که تعابیر دیگری از کنایه هستند و تعاریف و مثال‌های آنها را می‌توان جزء کنایه برشمرد.

جمله اصطلاحی: «به جمله‌ای گفته می‌شود که مفهوش حاصل جمع مفهوم واحدهای

تشکیل‌دهنده اثر نباشد: ۱. حسایی موی دماغم شده ۲. سبیش را چرب کردم ۳. سایه‌اش حسایی سنگین شده» (صفوی، ۱۳۸۴: ۴۳).

تیرگی: «در برابر شفافیت معنایی، ویژگی است که... برای اشاره به عدم درک مستقیم و

خالی از قراردادهای اضافی مفهوم یک واحد زبانی از طریق صورت آن واحد به‌کار می‌رود...»
۱. فرستادش دنبال نخود سیاه ۲. چوب لای چرخم نگذار ۳. برای گرفتن یک پایان‌کار

کوفتی حسایی افتادم توی دست‌انداز» (همان: ۳۹).

الگوشدگی: «ویژگی است که به یک استعاره اجازه می‌دهد الگویی برای ساخت

استعاره‌های بعدی باشد...: ۱. خودش را کشیده بالا.

اگر برحسب نمونهٔ ۱ بتوان بالا را استعاره برای «رسیدن به موفقیت» در نظر گرفت همین ویژگی به ما اجازه خواهد داد تا از جملات ۲ تا ۵ استفاده کنیم:

۲) دیگر دستمان به دامش نمی‌رسد.

۳) رسیده به آن بالا بالاها.

۴) ما را ریز می‌بیند.

۵) یک گاهی به زیر پایان هم بیندازید» (همان: ۶-۱۵).

این مثال‌ها مربوط به استعاره نیستند، بلکه «بالا کشیده» در مثال ۱ کنایه است و کنایه‌های بعدی مسلماً بدون توجه به کنایه موجود در جملهٔ ۱ و فقط با توجه به همسان‌انگاری «ترفیع» در مقام و «ترفیع» در مکان شکل گرفته است.

۲.۵. استعاره

استعاره از آرایه‌های ادبی است و در تعریف آن می‌توان گفت «عبارت است از آنکه یکی از دو طرف تشبیه (مشبه و مشبیه) را ذکر و طرف دیگر را اراده کرده باشند» (همایی، ۱۳۷۵: ۲۵۰). در محث استعاره، تحت‌تأثیر ترجمه، اصطلاحات جدیدی در زبان‌شناسی وارد شده است.

طرح‌وارهٔ حرکتی: «حرکت انسان و مشاهدهٔ حرکت پدیده‌های متحرک سبب شده است

تا انسان از حرکت، طرح‌واره‌ای در ذهن خود پدید آورد و برای مفاهیمی که درباره‌شان مسیر حرکت قابل تصور نیست مسیر حرکت در نظر گیرد: (۱) رسیدیم به ته قفه (۲) برای رسیدن به موفقیت باید تلاش کرد (۳) خیلی مانده بررسی به حرف من» (صفوی، ۱۳۸۴: ۲۴).

همهٔ مثال‌های گفته‌شده را در علم بیان می‌توان با استعارهٔ تبعیه (با استعاره در فعل) توجیه کرد و نیازی به واژه‌سازی جدید نیست؛ زیرا در «استعارهٔ تبعیه... فاعل را حقیقی پنداشته، فعل را به علاقهٔ مشابهت تعبیر و تفسیر می‌کنیم» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۱۸۴). این مثال‌ها را حتی با جاندارانگاری - که از مباحث فرعی استعاره است- نیز می‌توان توجیه کرد؛ چون «در تفکر بشر قدیم همه چیز جاندار بوده است؛ باد می‌آمد و شب می‌رفت یا خورشید می‌آمد و می‌رفت. بقایای این تفکر قدیم هنوز در زبان روزمره زنده است و چنان‌علی شده است که توجه را جلب نمی‌کند» (همان: ۱۷۸).

انتقال معنایی: «در معنی‌شناسی زبانی به فرایندی گفته می‌شود که به هنگام هم‌نشینی

واحد‌های زبانی بر روی محور هم‌نشینی عمل می‌کند و سبب می‌گردد تا مفهوم هر واحد زبانی بر مفهوم واحد‌های هم‌نشین تأثیر بگذارد....»

۴) آب خوردم ۲) هوا خوردم ۳) ناخن خوردم ۴) آدامس خوردم. در نمونه‌های ۱ تا ۴ معنی فعل خوردن تحت تأثیر واژه هم‌نشین قرار می‌گیرد و به‌ترتیب در معنای نوشیدن، استنشاق کردن، کندن و جویدن به‌کار می‌رود» (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۷). اصطلاح برساخته مزبور را با توجه به مثال‌هایش، هم می‌توان با استعاره تبعیه توجیه کرد و هم با آرایه مشکاکت در بدیع. «مشاکلت آن است که لفظی را به عاریت و مجاورت و هم‌شکل بودن با الفظی که در جمله ذکر شده است هم‌شکل و یکسان کنند» (همایی، ۱۳۷۵: ۳۰۲).

انتزاع‌زدایی: «یکی از ویژگی‌های ساخت استعاره تلقی می‌شود و آن اعتقاد به این نکته است که مستعارمنه کمتر از مستعارله انتزاعی است» (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۶). این مفهوم را می‌توان ذیل عنوان مشابهه‌اعرف و اجلی در بیان فارسی یافت (شمیسا، ۱۳۷۹: ۱۲۳).

طرح‌وارهٔ حجمی: «انسان برحسب تجربهٔ قرارگرفتن در مکان‌های دارای حجم ویژگی حجم‌داشتن را به مفاهیمی گسترش داده است که برایشان حجمی قابل تصور است: ۱. رفته تو فکر ۲. چرا می‌بری توی حرفم ۳. توی بد مخمصه‌ای افتاده‌ام» (صفوی، ۱۳۸۴: ۷۳). مثال‌های مزبور هم در تعریف استعاره تبعیه قابل طرح است.

۳.۵. مجاز

مجاز از آرایه‌های بیانی است که به‌کاربردن واژه‌ای است در غیر معنی‌ای که برای آن در نظر گرفته شده است به همراه قرینه‌ای که ذهن را از معنی اصلی به معنای مجازی سوق دهد. در زبان‌شناسی به مجاز بسیر اهمیت داده شده و اصطلاحات جدیدی برای آن ساخته شده است.

جزء‌واژه: «جزء‌واژه رابطهٔ کل به جزء را میان دو مفهوم می‌نمایاند... در این مورد می‌توان واژهٔ کل با آن نسبت به واژهٔ جزء ساق، زانو و ران نمونه آورد» (صفوی، ۱۳۸۴: ۲-۴). این اصطلاحات را می‌توان با مجاز به علاقهٔ جزء و کل تبیین کرد. در علاقهٔ جزء و کل می‌توان «به دلالت تضمن کل را در معنی جزء و جزء را در معنی کل به‌کار برد» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۴۶).

افزایش معنایی: «واحد‌های واژگانی به هنگام هم‌نشینی با یکدیگر بر روی محور هم‌نشینی، بخشی از مفهوم خود را به یکدیگر انتقال می‌دهند... (۱) برو دو تا چای بردار بیاور ۲) بیا خورش را نیندازی. در نمونه‌ها برحسب فرآیند افزایش معنایی چای در مفهوم فنجان چای و خورش در مفهوم ظرف خورشت به‌کار رفته‌اند» (همان: ۱۵-۱۴). با توجه

به مثال‌های ذکر شده می‌توان متوجه شد که افزایش معنایی نوعی از مجاز یعنی مجاز به علاقه ظرف و مظهر است؛ «یعنی استعمال جای و جایگزین به جای هم به دلالت التزام» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۴۸).

ارجاع: «در گونه‌ای از ارجاع... میان قصد شناسایی ال‌ظرف گوینده‌ا و شناخت قصد ال‌ظرف شنونده‌ا همکاری اساسی وجود دارد. این فرآیند نه تنها میان گوینده و شنونده، بلکه براساس عرف بین تمام اعضای یک جامعه که فرهنگ و زبان مشترک دارند نیز وجود دارد... الف) تمام قفسه پایین را شکسپیر پر کرده است ب) قصد داریم در لندن شکسپیر را تماشا کنیم ج) در مدرسه از شکسپیر متفر بودم» (بول، ۱۳۸۹: ۳-۳۲). این اصطلاح منطبق بر تعریف مجاز به علاقه سبب و مسبب یا علت و معلول است؛ «یعنی به کاربردن کننده و کش به جای یکدیگر به دلالت التزام» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۴۹).

هم‌بافت: «توانایی ما در شناسایی مصداق‌های موردنظر گوینده فراتر از فهم ما از عبارات ارجاعی بوده است؛ بدین معنی که اطلاعات زبانی یا هم‌بافت همراه عبارات ارجاعی نیز به کمک ما می‌آمده است. در مثال «برزیل برنده جام جهانی شد»، کلمه برزیل عبارتی ارجاعی به‌شمار می‌آید و گزاره «برنده جام جهانی شد» نیز بخشی از هم‌بافت را تشکیل می‌دهد» (بول، ۱۳۸۹: ۳۵). این تعریف از هم‌بافت همان چیزی است که در بحث مجاز باعنوان «قرینه» شناخته می‌شود (شمیسا، ۱۳۷۹: ۴۴).

۶. بدیع

بدیع از دیگر فنون ادبی است که «از وجوه تحسین کلام بحث می‌کند و... مجموعه شگردهایی است که کلام عادی را کم‌و‌بیش تبدیل به کلام ادبی می‌کند یا کلام ادبی را به سطح والاتری تعالی می‌بخشد» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۱). بدیع دارای آرایه‌هایی است که منظور نظر زبان‌شناسی نیز قرار گرفته است، ولی از اصطلاحات رایج در این علم ادبی کمتر استفاده شده است.

۶.۱. با هم‌آیی متداعی

«تداعی واحدهای زبانی و هم‌نشینی آنها بر حسب ویژگی است که آنها را در یک حوزه معنایی قرار می‌دهد. در سنت مطالعات صناعات ادبی، کاربرد این دسته از واحدهای زبان در کنار یکدیگر «مرعات نظیر» نامیده می‌شود» (صفوی، ۱۳۸۴: ۲۲). همان‌طور که در تعریف این اصطلاح جدید هم اشاره شده است، در فن بدیع بدان مرعات نظیر گفته می‌شود.

۲.۶. هم‌آوا

واژه‌های ثور، سور، صور در زبان فارسی به یک صورت /sur/ تلفظ می‌شوند و هم‌آوا نام دارند (شتاقتی، ۱۳۸۹: ۳۰؛ صفوی، ۱۳۸۴: ۱۲۳). این اصطلاح را در بدیع فارسی به شکل جناس لفظ معرفی می‌کنند که «کلمات متجانس در تلفظ یکی و در کتابت مختلف باشند؛ نظیر خوار، خار، و خواست، خاست» (همای، ۱۳۷۵: ۵۷).

۳.۶. هم‌نویسی

«به رابطه میان واژه‌های متفاوتی گفته می‌شود که در نوشتار از یک صورت برخوردارند ولی صورت گفتاری‌شان متفاوت است؛ برای مثال سیر SIR و سیر SEYR در سنت مطالعات ادبی از اصطلاح «جناس خط» برای اشاره به همین رابطه استفاده شده است» (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۷۶). براساس متن همین تعریف، معادل آن جناس خط است.

۷. تطبیق اصطلاحات سبک‌شناسی

سبک‌شناسی را می‌توان علمی به‌شمار آورد که به تجزیه و تحلیل زبان (چه گفتاری و چه نوشتاری) می‌پردازد تا ویژگی‌های آن را استخراج و دسته‌بندی کند. ظاهراً بر سر تعریف سبک‌شناسی و تفاوت آن با آنچه که بعداً تحت نام «تحلیل گفتمان» برسانخته‌اند، اختلاف است؛ زیرا به‌سادگی می‌توان «تحلیل گفتمان» را معادل سبک‌شناسی قرار داد؛ چون همان روندهای پژوهشی که برای تجزیه و تحلیل در سبک‌شناسی به‌کار می‌رود، در تحلیل گفتمان نیز به‌کار گرفته می‌شود. با نگاهی به چند تعریف که از سبک‌شناسی و تحلیل گفتمان ارائه شده است می‌توان به این یگانگی پی‌برد.

تحلیل گفتمان: «مطالعه اینکه چگونه جملات در زبان گفتاری و نوشتاری واحدهای

معنایی بزرگ‌تر مانند پاراگراف‌ها و مکالمات و مصاحبات را تشکیل می‌دهند، اگرچه برخی محققان از تحلیل گفتمان برای مطالعه زبان گفتاری و از زبان‌شناسی متن در گفتمان نوشتاری استفاده می‌کنند» (آریادوست، ۲۰۰۷: ۷۳).

«تحلیل گفتمان بیشتر به پاره‌گفتارها در ارتباط با پاره‌گفتارهای پیرامونی و به ارتباط عملی یعنی به روابط متقابل پاره‌گفتارهای گویندگان مختلف می‌پردازد» (البرزی، ۱۳۸۶: ۳۷۸).

سبک‌شناسی: «مطالعه متغیرها در زبان که به موقعیتی وابسته است که زبان در آن

استفاده می‌شود و همچنین به تأثیری که نویسنده یا گوینده در دست دارد که برای خواننده یا شنونده ایجاد کند؛ اگرچه سبک‌شناسی، گاهی شامل بررسی زبان گفتاری نیز می‌شود، اما معمولاً به مطالعه زبان نوشتاری که شامل متون ادبی می‌شود می‌پردازد.

سبک‌شناسی به انتخابات زبانی که برای نویسنده وجود دارد می‌پردازد که چرا اصطلاحات و صورت‌های خاصی را نسبت به بقیه انتخاب کرده است» (همان: ۲۳۵).
 با دقت در تعاریف مذکور از سبک‌شناسی و تحلیل گفتمان معلوم می‌شود که حتی از نظر ارائه‌دهندگان نیز حدود مرز مشخصی برای این دو وجود ندارد. بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد که اصطلاح جدید «تحلیل گفتمان» را معادل Discourse Analysis قرار دهیم و می‌توان آن را سبک‌شناسی گفتاری در برابر سبک‌شناسی نوشتار نامید که باز ابزارهای مطالعه هر دو تا حد فراوانی مشترک خواهند بود.

۸. جمع‌بندی

با وجود موضوعات مطالعه مشترک در زبان‌شناسی و ادبیات، زبان‌شناسان هنگام به‌کارگیری اصطلاحات رایج در ادبیات سه رویکرد داشته‌اند: رویکرد اول، اصطلاحاتی را که زبان‌شناسی از ادبیات وام گرفته است با همان مفهوم و کاربرد استفاده کرده است؛ مانند بسیاری از اصطلاحات دستور زبان فارسی چون مفعول، فاعل، فعل و... رویکرد دوم، اصطلاحاتی را که از ادبیات وام گرفته و در آن تغییراتی داده است، در معنای جدیدی به‌کار برده است؛ مانند بعضی از اصطلاحات بیان و معانی مانند استعاره، مجاز و... رویکرد سوم، آن اصطلاحاتی که با وجود داشتن معادل‌هایی در ادبیات فارسی، از نو ساخته شده است؛ مانند کارگفت، توسعه معنایی، هم‌نامی و...

در این مقاله به بررسی رویکرد دوم و سوم پرداخته شده است؛ یعنی اصطلاحات رایجی که در معنای دیگری مورد استفاده قرار گرفته و اصطلاحات جدیدی که با وجود داشتن معادل بومی ساخته شده است. اطلاعات به‌دست‌آمده در حوزه‌های مشترک عبارت است از:
 در زمینه دستور زبان فارسی اصطلاحات رایج که با معنای دیگری به‌کار رفته‌اند عبارت‌اند از واژه، ترکیب (مرکب)، اشتقاق (مشتق)، ادات و گروه. اصطلاحات نوساخته با وجود داشتن اصطلاحاتی بومی با همان معنا و مفهوم در حوزه دستور زبان فارسی عبارت‌اند از تکواژ، بیناوند، فعل رابط، فعل واژگانی، فعل مرکب حرف اضافه‌ای، فعل حال ساده، فعل حال استمراری، شناخته، لفظ عام، ضمیر انعکاسی، ضمیر نامعین، دوسویه، پرسش‌واره، همان‌گویی، عامل، عامل بالقوه، کنش‌زا، متمم مفعول، جمله درونه‌ای، بند موصولی.
 در حوزه علم معانی واژه تضمین در معنای جدیدی به‌کار رفته است و واژگان نوساخته عبارت‌اند از هم‌نام، دلالت چندگانه، هم‌معنا، کنش‌های گفتاری گوینده‌محور، کارگفت،

کانون توجه، بند خبثی، کنش گفتاری غیرمستقیم، کنش گفتاری بیان احساس، کنش گفتاری اطلاع‌دهنده و تحلیل مبتدا و خبر بودن.

در علم بیان از اصطلاحات کنایه، استعاره و مجاز در معنی دیگری استفاده شده است و اصطلاحات جدیدی که بر ساخته‌اند عبارت‌اند از: جمله اصطلاحی، تیرگی، افزایش معنایی، طرحواره حرکتی، طرحواره حجمی، جزعوازیگی، انتزاع‌زادایی، انتقال معنایی، الگوشدگی و هم‌بافت.

در علم بدیع و سبک‌شناسی شاهد ساخت اصطلاحات جدیدی هستیم مانند باهم‌آیی متناعی، هم‌آوا، هم‌نویسی و تحلیل گفتمان.

پی‌نوشت

۱. انشاء اصطلاحی است به معنی خلق و ایجاد و در اصطلاح به جملای می‌گویند که ذاتاً قابل صدق و کذب نباشد، مانند پیامرز و بیخش و به گوینده آن صدق و کذب نسبت داده نمی‌شود. همین‌طور در معنای انشاء می‌توان گفت جملای است که مضمون آن حاصل و محقق نمی‌شود تا آن جمله بر زبان نیاید (یعنی به محض تلفظ جمله، مضمون آن به وقوع پیوسته است) مانند مفهوم «انجام‌دادن کار» که در فعل یکن نهفته است و مفهوم عدم انجام عمل که در تکرر نهفته است... هر چیزی است که انجام نمی‌شود جز با بیان آن و انشاء بر دو نوع است: انشای درخواستی و غیردرخواستی.

منابع

- البرزی، پرویز (۱۳۸۶) *مبانی زبان‌شناسی متن*. تهران: امیرکبیر.
- انوری، حسن و همکاران (۱۳۷۴) *دستور زبان فارسی ۲*. تهران: فاطمی.
- بدری‌زاده، فضل‌الله و منیژه یوحسانی (۱۳۸۱) «اصطلاحات زبان‌شناسی و مشکل تعدد معادل‌ها در زبان فارسی». *پژوهش زبان‌های خارجی*، شماره ۱۳: ۱۷-۳.
- تفتازانی، سعدالدین (۱۴۱۱ ه. ق) *مختصرالمعانی*. قم: دارالفکر.
- خطیب‌هریر، خلیل (۱۳۸۱) *دستور زبان فارسی*. تهران: مهتاب.
- خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۸۴) *دستور زبان فارسی*. تبریز: دانشگاه تبریز.
- رحیمیان، جلال (۱۳۸۱) *دستور زبان فارسی: صورت، نقش و معنا*. شیراز: دانشگاه شیراز.
- سجودی، فرزانه (۱۳۸۲) «نتیج و بازبینی چند اصطلاح علم بیان از دیدگاه زبان‌شناسی». *فصلنامه فرهنگستان هنر*: ۷۷-۵۴.
- شقایق، ویدا (۱۳۸۹) *مبانی صرف*. تهران: سمت.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۴) *نگاهی تازه به بدیع*. تهران: فردوسی.
- _____ (۱۳۷۹) *بیان*. تهران: فردوسی.
- _____ (۱۳۷۵) *معانی*. تهران: میترا.
- صفوی، کورش (۱۳۸۴) *فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی*. تهران: فرهنگ معاصر.

- فرشیدرود، خسرو (۱۳۸۲) *دستور مفصل امروز*. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۸) *دستور مختصر امروز*. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۳) *فعل و گروه فعلی*. تهران: سروش.
- قربب، عبدالعظیم و دیگران (۱۳۷۱) *دستور زبان فارسی*. *پنج استاد*. تهران: نگاه.
- مشکوةالدینی، مهدی (۱۳۸۸) *دستور زبان فارسی، واژگان و پیوندهای ساختی*. تهران: سمت.
- _____ (۱۳۷۴) *دستور زبان فارسی، بر پایه نظریه گشتاری*. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- معین، محمد (۱۳۷۷) *فرهنگ فارسی*. تهران: امیرکبیر.
- میرعمادی، سیدعلی (۱۳۷۶) *نحو زبان فارسی*. تهران: سمت.
- وحیدیان‌کامیار، تقی (۱۳۸۶) *دستور زبان فارسی ۱*. تهران: سمت.
- هاشنی، احمدین ابراهیم‌بن مصطفی (۱۳۷۹) *جواهرالبلاغه فی‌المعانی و البیان و البدیع*. قم: بخشایش.
- هماینی، جلال‌الدین (۱۳۷۵) *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. تهران: هما.
- یول، جرج (۱۳۸۹) *کاربردشناسی زبان*. ترجمه محمد عموزاده مهدیرچی و همکاران. تهران: سمت.
- Aryadoust, Seyed VAhid (2007) *A Dictionary of Sociolinguistics*. Shiraz: Paramath.
- Haftman, Th.r (1993) *Realms of Meaning*. New York: Longman Group limited.